



۱۰

## بوی بنزین در تالار وزارت کشور

## نمی خواستیم خاطره بدی بسازیم



۱۲



عبدالرضا اکبری از «روز شیطان» و بازی در نقش یک مامور امنیتی می‌گوید

## باید برای مردم کاری می‌کردم

# فرهنگ

یکشنبه ۲۲ آذر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۳۲



پشت صحنه

اتفاق هفته

### به احترام شهیدان

لوریس چکناوریان، آهنگساز و رهبر ارکستر قرار است به عنوان رهبر مهمان ششم، هفتم و هشتم آذر با همراهی ارکستر سمفونیک تهران روی صحنه برود و هفت قطعه برای شهدا اجرا کند؛ قطعاتی که به گفته او با موضوع شهدای جنگ تحمیلی و دوران دفاع مقدس بوده و با زبان موسیقی حوادث آن دوره را به زبان موسیقی بیان می‌کند.

او در نشست خبری که روز گذشته برای توضیح درباره این اجرا برگزار شد، گفت: این اثر اصلاً تبلیغاتی نیست و تلاش شده با یادبودی از شهدای دوران دفاع مقدس، شرایط جدید موسیقایی را به ارمغان بیاورد. زمانی که جنگ شروع شد من یک جوان ۴۰ ساله بودم و تحت تأثیر قرار گرفتم و از آن موقع می‌خواستم اثری بنویسم که مانند «رستم و سهراب» یک اثر ارزشمند برای ارکستر باشد.

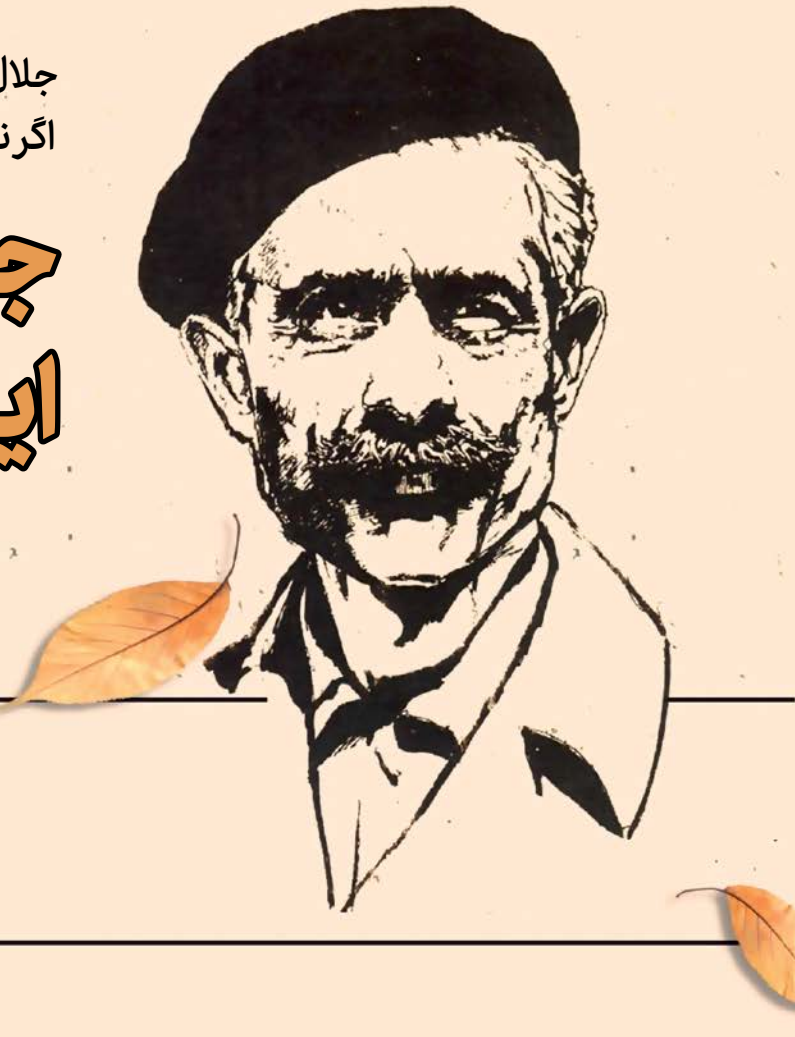
چکناوریان ۱۵ سال از عمرش را برای نگارش این اثر گذاشته و می‌گوید تمام توان خود را به کار گرفته تا بتواند روح اثر را به مخاطب انتقال دهد. او عنوان می‌کند: این اثر تبلیغاتی نیست، چون عده‌ای برای میهن جان خود را داده‌اند پس چطور می‌تواند این شرایط تبلیغاتی باشد. من برای این اثر خیلی زحمت کشیده‌ام کما این که سال گذشته مفتخر به پایان آن شدم. امیدوارم اثری که نوشته‌ام بتواند مورد استقبال مخاطبان قرار گیرد و من در این پروژه شکست نخورم.

این رهبر ارکستر همچنین بیان کرد: فکر می‌کنم در ۸۲ سالگی به مرزی رسیده‌ام که می‌خواهم کارهایم بیشتر مورد توجه مردم قرار گیرد. قطعاً رهبری ارکستر را دوست دارم و امیدوارم روزی، دوباره فرا برسد که بتوانم حضور مستمری در این عرصه داشته باشم. اما شما بدانید از این پس اگر بخواهم دوباره در عرصه رهبری ارکستر حضور داشته باشم، قطعاً متمرکز بر اجرای آثار خودم خواهم شد. من حدود ۹۰ اثر اجرا نشده دارم که چندی پیش آنها را به موزه موسیقی اهدا کردم و دوست دارم روزی شرایط اجرای همه آنها فراهم شود.

تازه‌ترین کنسرت ارکستر سمفونیک تهران روزهای ششم، هفتم و هشتم آذر ماه به رهبری مهمان لوریس چکناوریان در تالار وحدت تهران برگزار می‌شود. او پیشتر سمفونی‌ای درباره عاشورا و شخصیت امام حسین (ع) نوشت و برای نگارش آن به شهرهای مختلف ایران سفر کرد تا سوگاری‌های عاشورایی در فرهنگ نقاط مختلف ایران را ببیند و اثری تأثیرگذار بنویسد.

جلال آل احمد دیروز ۹۶ ساله می‌شد  
اگر نیم قرن پیش به دیار باقی نکوچیده بود

## جست‌وجوگری این چنین



ترجمه می‌کرد و بعدها حتی یادداشت‌ها و نامه‌هایش هم ارزش خواندن و منتشر شدن پیدا کرد. از همین روست که کتاب‌های زیادی از جلال آل احمد در مقایسه با عمر کوتاهش منتشر شده است.

جلال آل احمد به جز نوشتن، جست‌وجوگر بود و نوشتن احتمالاً بهانه‌ای بود برای نظم دادن به دریافت‌ها و برداشت‌هایش. کسی که از کودکی به شغل و پیشه خانوادگی پشت می‌کند و برای ادامه تحصیل به دارالفنون می‌رود، کسی که در ۲۰ سالگی دست به قلم می‌برد و داستان می‌نویسد، کسی که در آموزه‌ها و اندیشه‌های مذهبی تردید می‌کند، کسی که به یک حزب می‌پیوندد و بعد آن را ترک می‌کند، کسی که وارد جهان سیاست می‌شود و بعد آن را کنار می‌گذارد، کسی که به روشنفکری جلب می‌شود و بعد غرب‌زدگی روشنفکران هموطنش را نقد می‌کند، اگر جست‌وجوگر نیست، چه می‌تواند باشد؟

ناآرام بود و جست‌وجوگر؛ در ۴۵ سالگی که خدا عمر گرفت کارهای زیادی کرد که بسیاری در سال‌های بسیار بیشتر از آن هم نمی‌کنند. قصه‌اش از دوم آذر ۱۳۰۲ در محله پاچنار تهران آغاز شده بود؛ وقتی که چشم به جهان گشود و لابد پدرش سیداحمد حسینی طالقانی اذان در گوشش خواند. نامش را گذاشتند سید جلال و شد جلال آل احمد که همه ما به اندازه مطالعه و سوادمان می‌شناسیمش و لابد می‌دانیم که در تهران یک بزرگراه به نامش هست، یک تمبر یادبود، موزه‌ای که روزگاری خانه‌اش بوده و با دست خودش آن را بنا کرده و نیز یک جایزه ادبی هر سال در همین روزها به یادش برگزار می‌شود.

با این همه جلال آل احمد هر چه دارد از کلمات است و چیزهایی که نوشته؛ او داستان، سفرنامه و مقاله می‌نوشت،

ام‌البنین دیوسالار

ادبیات و هنر

### جلال به روایت رویدادها

در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود به تاریخ دوم آذر ۱۳۰۲. روایت دیگری وجود دارد که این تولد یازدهم آذرماه رخ داده است. پدرش سید احمد و مادرش آمنه از خانواده علامه شیخ آقابزرگ تهرانی او را با آموزه‌های مذهبی پرورش دادند. پدر و برادر بزرگ و یکی از شوهرخواهرهایش روحانی بودند و الباقی خانواده همه مذهبی به جز یکی دو نفر.

جلال آل احمد در رفاه یا به قول خودش اشرافیت بزرگ شد اما پس از دوران دبستان به خواست پدر باید می‌رفت دنبال کسب و کار. چاره‌ای هم نبود اما تقدیر با جلال سر یاری داشت چون دارالفنون کلاس‌های شبانه باز کرد و جلال توانست به دور از چشم پدر ثبت نام کند. روزها را به ساعت‌سازی، سیم‌کشی برق، چرم‌فروشی و مشاغل از این دست می‌گذراند و شب‌ها شاگرد کلاس‌های دارالفنون بود تا این‌که دبیرستانش را تمام کرد و به گفته خودش توشیح «دبلمه» آمد زیر برگه وجودش!

وقتی ۲۰ ساله شد فرستادش نجف برای تحصیل در حوزه و خودش قصد رفتن به بیروت داشت اما سه ماه بعد جلال آل احمد به ایران بازگشت اما دیگر جلال قبل نبود. همان سال در دانشسرای عالی تهران پذیرفته شد و به حزب توده پیوست اما سه سال بعد دیگر عضو این حزب نبود؛ حمایت از شوروی به مذاق و اندیشه جلال خوش نیامده بود. تا سال ۱۳۳۱ که از دکتر مصدق دفاع کرد، به نوشتن مشغول و البته با سیمین دانشور هم ازدواج کرده بود.

بعد از ماجرای دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد برای همیشه سیاست را کنار گذاشت و به اسالم گیلان رفت و مشغول نوشتن شد اما مرگ امانش نداد. جلال آل احمد در شهریور سال ۱۳۴۸ از دنیا رفت. بسیاری مرگ او را از چشم ساواک می‌بینند از جمله برادرش شمس آل احمد که به تفصیل در این باره در کتاب «از چشم برادر» نوشته است.

### چرا جلال مهم است؟

درباره زندگی جلال و رویدادهای آن چیزهایی می‌دانیم و نیز درباره آنچه از او باقی مانده است اما اگر امروز به نام جلال یک جایزه ادبی ایجاد شده یا حتی اگر خیابانی به نامش هست یا خانه‌اش تبدیل به موزه شده یا هر چیز دیگری، به این دلیل است که جلال آل احمد در نویسندگی و جنبش روشنفکری ایران تأثیرگذار بوده و همین بس که بدانیم بسیاری از نویسندگان مطرح مانند نادر ابراهیمی از او تأثیر گرفته‌اند و جنبش روشنفکری ایران که همواره متمایل به غرب و فرهنگ غربی بوده، از جلال آل احمد نگاه متفاوت «غرب‌زدگی» را دیده و تجربه کرده است.

جلال آل احمد خدماتی به ادبیات ایران داشته که از آن جمله می‌توان به معرفی بیشتر و ترویج شعر نیمایی اشاره کرد یا معرفی آلبر کامو اندیشمند فرانسوی. از آل احمد ترجمه‌هایی از آندره ژید، یونگر، اوژن یونسکو و داستایوسکی به یادگار مانده که در پیش برد ادبیات معاصر نقش داشته‌اند.

زبان و لحن جلال آل احمد در داستان‌ها و سایر نوشته‌هایش، یکی دیگر از تأثیرات او بر ادبیات معاصر بوده و جهشی در نثر فارسی محسوب می‌شود. نویسندگان و روشنفکران و حتی دانشجویان زیادی از نثر و زبان جلال تأثیر گرفتند و لحن موجز، قاطع و عصبی او را تقلید کردند. جلال در واقع ادامه‌دهنده راهی بود که محمدعلی جمالزاده و صادق هدایت در سادۀ نویسی و استفاده از زبان محاوره، آثار کرده بودند. ایجاد تشکل‌های ادبی و صنفی، از جمله کانون نویسندگان ایران و انتشار مقالات گوناگون از دیگر خدمات جلال به ادبیات معاصر است.

### از جلال چه کتاب‌هایی بخوانیم؟

داستان، سفرنامه، مقاله، یادداشت، خاطره و ترجمه؛ هر چه که بخواهید در کارنامه حرفه‌ای جلال موجود است برای خواندن. «دید و بازدید» اولین داستانی است که جلال نوشته. «سنگی بر گوری» که بعد از جدایی از حزب توده نوشت، «مدیر مدرسه» که در سال‌های دلزدگی از سیاست و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نوشته شد و البته یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش که در واقع یک مقاله بلند است با نام «غرب‌زدگی».

از سفرنامه‌های متعددی که جلال آل احمد نوشته بد نیست جزیره خارك دژ یتیم خلیج فارس و از آن مهم‌تر خسی در میقات را بخوانید که روایت سفر حج او در سال ۱۳۴۲ است.

### عرفای

### گروه فرهنگ و هنر

زندگی در جریان است. بله. یک روزهایی حالم‌ان خوش است و یک روزهایی هم نه. اما این روزگار مسیر خودش را می‌رود، بی خیال حال و احوال ما. روز گذشته بچه‌های سرویس فرهنگی هم احوالشان عین دنیا بود. اصلاً حالت گذر خاصی در نگاه و رفتارشان بود. مهاجر بالیخندی بی‌خیال، محمدی با سرخوشی بی‌دلیل، رستگار با نگاهی طنزآنه به مسائل و رویدادهای از روزنامه گرفته تا خاورمیانه، قنبری با آرامش مثال زدنی و علیزاده هم که همیشه آرام است، گفتن ندارد حالش. حالا معمای پیدا کنید نگارنده را هم مطرح می‌شود! حواستان به اسم اعضای گروه باشد، می‌توانید حدس بزنید امروز نگارنده چه کسی بوده. درباره حالش هم باید بگویم از همان سطرهای اول معلوم است روز گذشته در چه فضا و احوالاتی سیر می‌کرده و چقدر درگیر قرار از این دنیای دون بوده است! آنقدر که اعضای پر شور و شر گروه فرهنگی را که صدایشان آنقدر بلند است که همکاران کلی بهشان تذکر می‌دهند، در قالب عرفای قرن جاری و البته رو به پایان شمس‌ی معرفی کرده است. بگذریم اما این را هم تاکید کنم که «به حسن و خلق و وفا» عمراکسی به همکاران بنده برسد... آذر، ماجرا این طوری‌هاست و حافظ هم همین عبارت داخل گیومه را اصلاً در وصف همین همکاران بنده سروده بوده و خودش نمی‌دانسته!

در صفحه ۹ جشن تولد داریم، جشن تولد جلال‌خان آل احمد که هنوز هم



داستان‌هایش خواندنی‌اند و از من عشق داستان بپرسید، می‌گویم هر کدامش می‌تواند یک کلاس درس باشد برای آدمیزاد. آذر مهاجر که استثنائاً یک روزپایش در کفش کاغذ نبود از آقا جلال نوشته چه شیرین و خواندنی‌هم.

در صفحه بعدی اش هم محمدصادق علیزاده که جمعه شب را در کنسرت



«حالا که می‌روی» محمد معتمدی گذرانده بر ایامان از این اجرا و حاشیه‌هایش نوشته است. حالا که می‌روی از آن آلبوم موسیقی‌های خوبی بود که سال گذشته منتشر شد و می‌توان گفت می‌شود حالا حالا‌ها شنیدش و از آن لذت برد. هم گزارش علیزاده را بخوانید و هم آلبوم را از دست ندهید. همین طور دیگر اجراهای صحنه‌ای آن‌را که قرار است شهر به شهر بگردد، شاید به شهر شما هم آمد.

ساناز قنبری هم رفته سراغ تقویم تاریخ. یک حادثه مهم را پیدا کرده و به بهانه‌اش درباره فیلم‌های ضد انگلیسی در ایران نوشته و با عواملشان گفت‌وگو کرده است. در صفحه ۱۱ بخوانید و ببینید عبدالرضا اکبری بازگر یکی از این فیلم‌ها با قنبری در این باره چه گفته است.

آخرین جرعه جام پرهم صفحه سینمای جهان است. بله. جام پر، درست



نوشته‌ام و درست هم خوانده‌اید. چهار صفحه نوشته‌ایم که به تقلید از آقای فریدون جان مشیری بگویم جام تهی! بله آخرین جرعه جام پر، جام جم هم سینمای جهان است. بفرمایید، بخوانید و لذت ببرید. ☞